

آلبر کامو

بیگانہ

ترجمہ

جلال آل احمد - علی اصغر خیر ہزادہ



مؤسسہ انتشارات نگاہ

«تأسیس ۱۳۵۲»

درباره «آبرکامو»

آبرکامو، نویسنده معاصر فرانسوی است که نزدیک به همه عمر خود را در تونس و الجزایر و شهرهای افریقای شمالی و فرانسه گذرانیده است و به همین علت نه تنها در این داستان بزرگترین نقش را در آفتاب سوزان نواحی گرم به عهده دارد، و قهرمان داستان به علت همین آفتاب است که آدم می‌کشد، بلکه در کار بزرگ دیگری، به نام **طاعون** همین نویسنده بلای طاعون را بر یک شهر گرمزده شمال افریقا نازل می‌کند، که «تغییرات فصول را فقط در آسمان آن می‌شود خواند. و در آن نه صدای بال پرنده‌ای را می‌توان شنید و نه زمزمه بادی را لای برگهای درختی.»

«**طاعون** La Peste که بزرگترین اثر این نویسنده شمرده می‌شود داستان ایستادگی قهرمانان اساسی کتاب است در مقابل مرگ، در مقابل بلای طاعون، داستان دلواپسی‌ها و اضطراب‌ها و فداکاری‌ها و بی‌غیرتی‌های مردم شهر طاعون‌زده‌ای است که طنین زنگ ماشین‌های نعش‌کش آن، در روزهای هجوم مرض، دقیقه‌ای فرو نمی‌نشیند و بیماران طاعون‌زده را باید به زور سرنیزه از بستگانشان جدا کرد.

غیر از این کتاب که به عنوان بزرگترین اثر منشور سال‌های اخیر فرانسه به شمار رفته است، آلبر کامو، دو نمایشنامه دارد: یکی به نام **سوء تفاهم** Malentendu و دیگری **کالیگولا** و پس از آن کتاب‌ها و مجموعه مقالات دیگر او است به این ترتیب: **نامه‌هایی به یک دوست آلمانی**، **افسانه سیزیف** و مجموعه کوچکی به نام **سور** و چند اثر دیگر.

آلبر کامو، که همچون ژان پل سارتر در ردیف چند نویسنده تراز اول امروز و فرانسه نام برده می‌شود، یک داستان‌نویس عادی نیست که برای سرگرم کردن خوانندگان، طبق نسخه معمول، مردی را به زنی دل بسته کند و بعد با ایجاد موانعی در راه وصال آن دو، به تعداد صفحات داستان خود بیفزاید. داستان‌های این مرد داستان‌هایی است فلسفی، که نویسنده درک دقیق خود را از زندگی و مرگ، از اجتماع و قیود و رسوم آن و هدف‌هایی که به خاطر آنها می‌شود زنده بود، در ضمن آنها بیان کرده است. از این لحاظ **بیگانه** و **طاعون** این نویسنده، جالب‌تر از دیگر آثار او است. در این دو داستان، نویسنده خود را رو به روی مرگ قرار می‌دهد. سعی می‌کند مشکل مرگ را برای خودش و برای خوانندگان حل کند. سعی می‌کند دغدغه مرگ را و هراس آن را زایل کند، قهرمان داستان اول، که ترجمه آن اکنون در دست شما است (و امید است که ترجمه‌ای دقیق و امین باشد) **بیگانه‌ای** است که گرچه درک می‌کند بیهوده زنده است ولی در عین حال به زیبایی‌های این جهان و به لذاتی که نامنتظر در هر قدم سر راه آدمی است سخت دل بسته، و با همین‌ها است که سعی می‌کند

خودش را گول بزند و کردار و رفتار خود را به وسیله‌ای و به دلیلی موجه جلوه دهد. مردی است از همه چیز دیگران بیگانه. از عادات و رسوم مردم، از نفرت و شادی آنان و آرزوها و دلافسردگی‌هاشان، و سرانجام مردی است که در برابر مرگ - چه آنجا که آدم می‌کشد و مرگ دیگری را شاهد است و چه آنجا که خودش محکوم به مرگ می‌شود - رفتاری غیر از رفتار آدم‌های معمولی دارد.

نمایشنامه **سوء تفاهم** نیز که داستان کامل شده همان ماجرای ناقصی است که قهرمان داستان **بیگانه** آن را از روی روزنامه پاره‌ای که در زندان خود یافته هزاران بار می‌خواند باز در اطراف همین مسأله دور می‌زند. پسری است که از زادگاه خود برای کسب مال بیرون آمده و وقتی برمی‌گردد نه تنها برای مادر و خواهرش بیگانه‌ای بیش نیست بلکه حتی نمی‌داند چگونه خودش را به آنان معرفی کند، و در همین میانه است که مادر و خواهرش به طمع پولی که در جیب او دیده‌اند او را می‌کشند. در این نمایشنامه مردمی هستند که فکر می‌کنند یا باید همچون سنگ شد و یا خودکشی کرد. و این مادر و خواهر قاتل که پس از کشتن پسر و برادر خود دیگر نمی‌توانند سنگ بمانند و کلماتی مثل «گناه» و «عاطفه» تازه برایشان معنی پیدا کرده است، ناچار راه دوم را اختیار می‌کنند.

برای بهتر درک کردن این داستان فلسفی، از نویسنده‌ای که آثارش تاکنون به فارسی منتشر شده است لازم بود که توصیفی و یا مقدمه‌ای آورده شود، و از این لحاظ بهتر این دیده شد که خلاصه ترجمه مقاله «ژان پل سارتر» نویسنده

معاصر فرانسوی، که درباره همین کتاب نوشته شده است در آغاز کتاب گذارده شود. گرچه سارتر این مقاله را از یک نظر مخصوص نوشته است که شاید مورد علاقه خوانندگان نباشد، ولی در عین حال توصیفی است رسا و دقیق که به فهم داستان کمک خواهد کرد. خلاصه کردن چنین مقاله‌ای بسیار دشوار و در عین حال جسورانه بود. ولی چه باید کرد که برای این مقدمه بیش از شانزده صفحه جا گذاشته نشده بود. گذشته از اینکه ممکن بود ترجمه کامل آن برای خوانندگان ملامت آور بشود.

ترجمه این کتاب از روی چاپ پنجاه و پنجم کتاب که در سال هزار و نهصد و چهل و هشت به وسیله بنگاه انتشارات Gallimard پاریس چاپ شده است، به عمل آمده، و مقدمه که به قلم سارتر است از جلد اول کتاب "Situations" او ترجمه شده است.

توضیح «بیگانه»^۱

بیگانه اثر آقای کامو تازه از چاپ بیرون آمده بود که توجه زیادی را به خود جلب کرد. این مطلب تکرار می شد که این اثر «بهترین کتابی است که از متارکه جنگ تاکنون منتشر شده»؛ در میان آثار ادبی عصر ما، این داستان خودش هم یک بیگانه است. داستان از آن سوی سرحد برای ما آمده است، از آن سوی دریا. و برای ما از آفتاب، و از بهار خشن و بی سبزه آنجا سخن می راند. ولی در مقابل این بذل و بخشش داستان به اندازه کافی مبهم و دوپهلو است. چگونه باید قهرمان این داستان را درک کرد که فردای مرگ مادرش «حمام دریا می گیرد، رابطه نامشروع با یک زن را شروع می کند و برای اینکه بخندد به تماشای یک فیلم خنده دار می رود.» و یک عرب را «به علت آفتاب» می کشد و در شب اعدامش در عین حال که ادعا می کند «شادمان است و بازهم شاد خواهد بود.» آرزو می کند که عده تماشاچی ها در اطراف چوبه دارش هرچه زیادتر باشد

تا «او را با فریادی از خشم و غضب خود پیشواز کنند» بعضی‌ها می‌گویند «این آدم احمقی است، بدبخت است.» و دیگران که بهتر درک کرده‌اند می‌گویند «آدم بی‌گناهی است» عاقبت باید معنای این بی‌گناهی را نیز درک کرد.

آقای کامو در کتاب دیگرش به نام **افسانه سیزیف** که چند ماه بعد از **بیگانه** منتشر شد، تفسیر دقیقی از اثر قبلی خودش داده است. قهرمان کتاب او نه خوب است نه شرور. نه اخلاقی است، و نه ضد اخلاق. این مقولات شایسته او نیست. مسأله یک نوع انسان خیلی ساده است که نویسنده نام «پوچ» یا «بیهوده» را به آن می‌دهد. ولی این کلمه، زیر قلم آقای کامو دو معنای کاملاً مختلف به خود می‌گیرد: پوچ یک‌بار حالت عمل و شعور واضح است که عده‌ای از اشخاص این حالت را می‌گیرند. و بار دیگر «پوچ» همان است که با یک پوچی و نامعقولی اساسی و بی‌هیچ عجز و فتوری نتایجی را که می‌خواهد، به خود تحمیل می‌کند. پس به هر جهت باید دید «پوچ» به عنوان حالت و فعل و عمل، یا به عنوان قضیه اصلی، چیست؟

هیچ چیز رابطه انسان با دنیا. بیهودگی اولی پیش از همه چیز جز نمودار یک قطع رابطه نیست. قطع رابطه میان عروج افکار انسان به طرف وحدت و دوگانگی مغلوب نشونده فکر و طبیعت. قطع رابطه میان جهش انسان به سوی ابدیت و خصوصیت «تمام شونده» وجودش، قطع رابطه میان «دلواپسی» که حتی اصل و گوهر است — و بیهودگی کوششهای او. مرگ، کثرت اختصارناپذیر حقایق و موجودات، قابل فهم بودن موجود واقع و سرانجام اتفاق، اینها همه

قطب‌های مختلف «پوچ» هستند. در واقع اینها مطالب تازه‌ای نیستند و آقای کامو نیز به این عنوان آنها را معرفی نمی‌کند. این مطالب از آغاز قرن هفدهم میلادی به وسیله عده‌ای از عقول متحجر و کوتاه، و عقول که غرقه در سیر روحانی خود بوده‌اند و به خصوص نیز فرانسوی حساب می‌شده‌اند بر شمرده شده...

در نظر آقای کامو مطالب تازه‌ای که او آورده این است که تا انتهای افکار پیش می‌رود. در حقیقت برای او مطلب مهم این نیست که جمالات قصاری را حاکی از بدبینی جمع‌آوری کند؛ قطعاً «پوچ» نه در انسان است و نه در دنیا — اگر این دو از هم جدا فرض شوند. ولی همچنان که «بودن در دنیا» خصوصیت اساسی انسان است، «پوچ» در آخر کار چیز دیگری جز همان «وضع بشر» نیست. همچنین از اول، موضوع یک تصور ذهنی ساده در کار نیست، الهامی غمزده است که این بیهودگی را برمی‌انگیزد. «از خواب برخاستن، تراموای، چهار ساعت کار، شام و خواب، و دو شنبه و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه و شنبه با همین وضع و ترتیب...»^۱ و بعد ناگهان «آرایش صحنه‌ها عوض می‌شود» و ما به روشن‌بینی خالی از امیدی واصل می‌شویم. آن وقت اگر بدانیم که کمک‌های گول‌زننده ادیان و فلسفه‌های وجودی را چطور می‌شود کنار زد، به چند مسأله واضح و آشکار و اساسی می‌رسیم: دنیا جز یک بی‌نظمی و هرج و مرج چیزی دیگری نیست یک «تعادل

۱. افسانه سیزیف، صفحه ۱۶.